

### نوع مقاله: پژوهشی

## اقتدارگرایی یا دموکراسی؛ ساختار دولت و توسعه اقتصادی در چین و هند

وحید سینائی<sup>۱</sup>، افسانه دانش<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۳۱

### چکیده

رشد و توسعه پرشتاب چین و هند در سال‌های گذشته (با دو ساختار سیاسی متفاوت)، آن‌ها را به پدیده‌های جذابی در بحث‌های مربوط به توسعه تبدیل کرده است؛ تاجایی که این دو کشور به الگوهایی برای جوامع در حال توسعه‌ای که جویای شناخت نسبت ساختار سیاسی و توسعه هستند، تبدیل شده‌اند. هند، کشوری با زیربنای دموکراتیک، اما چین دارای ساختاری اقتدارگرا و متمرکز است. مقاله حاضر در پی واکاوی نسبت ساختار سیاسی و توسعه اقتصادی در هند و چین، بر پایه الگوی دولت توسعه‌گرای آدریان لفت‌ویچ، است؛ بنابراین، پرسش مقاله، معطوف به شناخت رابطه بین ساختار سیاسی و توسعه اقتصادی در این دو کشور است. فرضیه ما این است که «وجود شاخص‌های دولت توسعه‌گرا در هند و چین، موجب توسعه اقتصادی این دو کشور شده است». تأیید این فرضیه به معنای آن خواهد بود که دموکراسی یا اقتدارگرایی، الزاماً پیش شرط توسعه نیستند. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که وجود شاخص‌های دولت توسعه‌گرا شامل نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی دولت، دیوان‌سالاری نیرومند، و جامعه مدنی ضعیف، بسترهای لازم را برای توسعه در دو کشور چین و هند فراهم کرده است. در این مقاله، فرضیه پژوهش با استناد به داده‌ها و منابع کتابخانه‌ای و با روش مقایسه‌ای، بررسی و آزمون شده است.

**واژگان کلیدی:** ساختار سیاسی، توسعه اقتصادی، دولت توسعه‌گرا، چین، هند

---

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، [sinaee@um.ac.ir](mailto:sinaee@um.ac.ir)  
۲. دانش‌آموخته، کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران [afsanedanesh@mail.um.ac.ir](mailto:afsanedanesh@mail.um.ac.ir)

## Authoritarianism or Democracy; Structure of State and Economic Development in China and India

Vahid Sinaee<sup>1</sup>, Afsane Danesh<sup>2</sup>

### Abstract

China and India's rapid growth and development in recent years, with two different political structures, have made them an attractive phenomenon in development issues. In so far as that, the two countries have become models for other developing societies which seek to understand the relationship between political structure and development. India is a country with a democratic infrastructure, but China has an authoritarian and centralized system. The present paper seeks to examine the relationship between political structure and economic development in India and China based on the model of the developmental state of Adrian Leftwich. Therefore, the current article investigates the relationship between political structure and economic development in these two countries. We hypothesize that the existence of developmental state indicators in these two countries has led to the economic development of India and China. Confirmation of this hypothesis means that democracy and authoritarianism are not necessarily preconditions for development. This study shows that the existence of the characteristics of a developmental state, including developmental elites, the relative independence of the state, strong bureaucracy, and weak civil society, has provided the necessary grounds for development in China and India. This paper is based on data and documentary-library sources and by the comparative method.

**Keywords:** Political Structure, Economic Development, Developmental State, China, India

---

1. Associate Professor of Political Science ,Ferdowsi University of Mashhad Corresponding Author  
sinaee@um.ac.ir

2. M.A of International Relations Ferdowsi University of Mashhad

## مقدمه

توسعه و توسعه‌نیافتگی، به تصمیم‌های سیاسی گرفته‌شده بستگی دارد. نمی‌توان به‌سادگی دموکراسی یا اقتدارگرایی را شرط کافی توسعه یا توسعه را با آن‌ها ناسازگار دانست. چین و هند با دو ساختار سیاسی متفاوت به نمونه‌های موفق توسعه اقتصادی در قرن بیست‌ویکم تبدیل شده‌اند. چین، سریع‌ترین رشد اقتصادی را در سطح جهان در طول چهار دهه گذشته داشته است. با شروع اصلاحات اقتصادی و اعمال سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ و سرعت گرفتن آن پس از فروپاشی شوروی، چین به رشد میانگین ۹/۷ درصد در سال رسید. این کشور، دومین کشور جهان در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سومین کشور دارنده بیشترین حجم بده‌بستان‌های خارجی است (World bank: 2017). یکی از شاخص‌های مهم برای نشان دادن قدرت اقتصادی کشورها، تولید ناخالص داخلی آن‌ها است. چین، دومین اقتصاد بزرگ جهان به لحاظ میزان تولید ناخالص داخلی است. تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۹ به ۱۴/۴۵۷/۲۶۷ دلار افزایش پیدا کرد و موفق شد خود را به جمع کشورهای دارای درآمد بالاتر از حد متوسط جهان برساند. برپایه پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول، چین تا ۱۱ سال دیگر به اقتصاد نخست جهان تبدیل می‌شود (IMF: 2019).

رشد اقتصادی هند در دهه اخیر، به تدریج شتاب گرفته است. طبق پیش‌بینی‌های بانک جهانی، تا سال ۲۰۲۵، هند پس از آمریکا و چین، به سومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل خواهد شد (World bank: 2017). طبقه متوسط در هند که بیش از ۳۰۰ میلیون نفر هستند، از قدرت خریدی حدود سه هزار دلار در ماه برخوردارند. هم‌اکنون هند به لحاظ قدرت خرید، ۱۵ درصد اقتصاد جهانی را در اختیار دارد که تنها از چین و آمریکا کمتر است. برپایه پژوهشی که مؤسسه جهانی مکزی انجام داده است، اگر هند به رشد اقتصادی خود ادامه دهد، میانگین درآمد خانوار در این کشور در دو دهه آینده، سه برابر خواهد شد (Razavi, 2007: 43). برپایه پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی هند در سال ۲۰۱۹ به ۲/۹۳۵/۵۷۰ دلار رسیده و انتظار می‌رود، نرخ رشد هند در سال‌های آینده افزایش یابد (IMF: 2019).

با این حال، این دو کشور از مسیرهای گوناگونی به مسیر توسعه راه یافته‌اند. هند با ساختار سیاسی دموکراتیک و چین به‌عنوان یک دولت کمونیستی، به یک الگوی موفق رشد و توسعه تبدیل شده‌اند. آنچه در این میان بیش از همه به چشم می‌آید، نقش برجسته دولت در هدایت این

دگرگونی‌های اقتصادی است. از میان تمام تحلیل‌های متفاوت انجام‌شده درباره این موفقیت‌ها، نظریه «دولت توسعه‌گرا» بیش از همه، توجه‌ها را به خود جلب کرده است. دولت توسعه‌گرا ابتدا در ژاپن و سپس در کشورهای کوچک و متوسط آسیا شکل گرفت و نقش رهبری و راهبردی خود را در پیشبرد توسعه این کشورها ایفا کرد. دولت توسعه‌گرا در مراحل بعد در چین و هند، به‌عنوان دو قدرت آسیایی، مدیریت توسعه را به‌عهده گرفت. در این پژوهش، با بهره‌گیری از نظریه دولت توسعه‌گرای آدریان لفت‌ویچ، فرایند توسعه چین و هند را بررسی خواهیم کرد.

### ۱. پیشینه پژوهش

ادیات گسترده‌ای درباره توسعه چین و هند وجود دارد که ابعاد و وجوه گوناگون این مسئله را بررسی کرده‌اند، اما هیچ‌یک از آن‌ها، رابطه توسعه اقتصادی و ساختار سیاسی چین و هند را با رویکرد دولت توسعه‌گرا و به صورت مقایسه‌ای واکاوی نکرده‌اند. این نوشته‌ها را می‌توان به‌شکل زیر دسته‌بندی کرد:

الف) پژوهش‌هایی که توسعه اقتصادی چین را بررسی کرده‌اند:

ذوالفقاری (۲۰۱۴)، در مقاله‌ای با عنوان «نخبگان توسعه‌گرای چین و تکوین جامعه همگن»، توسعه این کشور را وام‌دار نخبگان توسعه‌گرا و رویه عمل‌گرایانه آنان برای توسعه می‌داند. قوام و یزدان‌شناس (۲۰۱۳)، در مقاله «جست‌وجویی در منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین؛ استفاده بهینه از مقدرات داخلی»، منابع گسترده نیروی انسانی و سرمایه، اجماع نسبی نخبگان در مورد منافع ملی، و ملی‌گرایی در حال‌رشد در جامعه چین را منابع داخلی مؤثر بر صعود چین در سلسله‌مراتب قدرت جهانی می‌داند.

نایت (۲۰۱۳)، در مقاله «چین به‌عنوان یک دولت توسعه‌گرا» نشان داده است که چین، دارای ویژگی‌های یک دولت توسعه‌گراست. این مقاله، سیاست‌های فردی، عدم تمرکز مالی، و روابط حمایتی را از جمله روش‌ها و سازوکارهای دولت توسعه‌گرا و ساختارهای محرکی می‌داند که رهبری برای حل مشکل قانونی از آن استفاده کرده است.

لانگ ای جی (۲۰۰۹)، در پژوهش «دولت‌های توسعه‌گرای آسیای شرقی» با بهره‌گیری از الگوی توسعه اقتصادی کشورهای آسیای شرقی، عوامل توسعه چین را بررسی کرده است. او با تحلیل انجام‌شده نتیجه می‌گیرد که دولت، نقش مهمی در توسعه کشور چین داشته و همچنین،

الگوی توسعه آسیایی به کارگرفته شده توسط کشورهای دیگر آسیای شرقی مانند ژاپن، کره، و تایوان سبب شده است که چین به آخرین نمونه موفق دولت توسعه‌گرا تبدیل شود.

ب) پژوهش‌هایی که توسعه اقتصادی هند را بررسی کرده‌اند:

کوهلی (۲۰۰۷)، در مقاله‌ای با عنوان «دولت و توسعه بازتوزیعی در هند»، ماهیت در حال تغییر دولت توسعه‌گرای دموکراتیک هند را بررسی کرده است. وی نقش بازتوزیعی دولت هند را در سطوح ملی، محلی، و منطقه‌ای واکاوی و استدلال می‌کند که ظرفیت توسعه هند، حد وسط بین دولت‌های کارآمد آسیای شرقی و کشورهای فقیر زیر صحرای آفریقا است.

تابلی (۲۰۱۳)، در نوشته خود با عنوان «شیوه‌های رهبری نخبگان شبه‌قاره هند»، بر نقش شخصیت‌هایی مانند مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، و ایندیرا گاندی در توسعه هند تمرکز کرده است. این مقاله، بیش از هر چیز بر بررسی وضعیت سیاسی هندوستان و البته تأثیر افراد برجسته و رهبران هند بر آن تمرکز داشته و به ویژگی‌های شخصیتی‌ای که در قالب هنجارهای اجتماعی درآمده‌اند، توجه کرده است.

میرزایی و گلستانی (۲۰۱۷)، در مقاله «تحلیل عوامل توسعه هند با تمرکز بر نقش تصمیم‌گیران»، عامل توسعه هند را تغییر تصمیم‌گیران، نگاه، باورها، یا الگوی تصمیم‌گیری آن‌ها می‌دانند.

کولایی و واعظی (۲۰۱۲)، در مقاله «تحول سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در هندوستان»، دگرگونی در سیاست خارجی هند را دارای تأثیر مثبتی بر توسعه اقتصادی این کشور دانسته‌اند.

بهرامی مقدم (۲۰۱۵)، در مقاله‌ای با عنوان «دگرگونی سیاست خارجی هند: از جهان‌سوم‌گرایی به عمل‌گرایی اقتصادی» عوامل تغییر در سیاست خارجی هند به عمل‌گرایی اقتصادی را، افول اخلاق‌گرایی، رشد ملی‌گرایی، و تغییر ساختاری نظام بین‌الملل می‌داند.

توحیدی (۲۰۰۶) در پژوهش خود با عنوان «سیاست خارجی توسعه‌گرا، بررسی تجربی هند»، به کارگیری این سیاست خارجی را عامل اصلی توسعه هند به‌شمار آورده است.

برتراند و همکاران (۲۰۱۵) در مقاله «عوامل تعیین‌کننده و پیامدهای اثربخشی بوروکراسی: مطالعه موردی خدمات اداری هند»، با بررسی عملکرد نخبگان و کارمندان اداری هند می‌نویسند:

کامیابی و ناکامی برنامه‌های توسعه هند، به‌گونه‌ای گسترده به بوروکراسی و روش اجرای برنامه‌های اداری بستگی دارد. بوروکرات‌ها که «بدنه فولادین هند» نامیده می‌شوند، تأثیر زیادی بر نتایج کلان اقتصادی دارند. قوانین بوروکراتیک، چه در انتخاب کارمندان دولت و چه در ارتقا و مشوق‌های شغلی، بر کارایی اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

تفاوت مقاله حاضر با پژوهش‌های یادشده، بررسی و مقایسه توسعه دو کشور چین و هند از چشم‌انداز ساختار سیاسی است. این پژوهش در مورد نظریه‌هایی که دموکراسی یا اقتدارگرایی را شرط توسعه می‌دانند، نگاهی انتقادی دارد و بر اثربخشی دولت بر توسعه اقتصادی متمرکز شده است. تجربه توسعه چین و هند نشان می‌دهد که دولت توسعه‌گرا نقش مهمی در رشد اقتصادی این دو کشور داشته است. به بیان روشن‌تر، این پژوهش وجود دولت توسعه‌گرا را شرط دستیابی این کشورها به توسعه اقتصادی می‌داند.

با توجه به آنچه گفته شد، پژوهش حاضر در سه بخش سامان یافته است. در بخش نخست، نظریه دولت توسعه‌گرا و شاخص‌های آن و در بخش دوم، دولت توسعه‌گرا و شاخص‌های آن در چین و سپس در هند بررسی شده است.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

درباره نسبت نظام سیاسی و توسعه اقتصادی، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. دیدگاه‌هایی که دموکراسی را شرط توسعه می‌دانند، بر این نظرند که دموکراسی، عامل رشد و توسعه هند بوده است، اما مخالفان، ارتباط معناداری بین این دو نمی‌بینند و حضور هم‌زمان آن‌ها را تصادفی به‌شمار می‌آورند. طرفداران این دیدگاه درباره چین بر این نظرند که دوره نسبتاً طولانی سرکوب سیاسی و نظام بسته، به سود توسعه اقتصادی این کشور تمام شد. دیدگاه سومی وجود دارد که بر این نظر است که دموکراسی یا اقتدارگرایی، علت توسعه یا توسعه‌نیافتگی کشورها نیست. به بیان روشن‌تر، توسعه کشورهای جهان سوم به استقرار دموکراسی یا اقتدارگرایی در این کشورها وابسته نیست (Amirahmadi, 1995: 4-5). این دیدگاه، حاکی از اولویت دولت در آغاز و هدایت فرایند توسعه است؛ تجربه‌ای که در آن، نهاد عالی حکمرانی با درپیش گرفتن مجموعه‌ای از سیاست‌های خرد و کلان، مجموعه زیر حاکمیت خود را در مدت به نسبت کوتاهی از توسعه‌نیافتگی به توسعه می‌رساند

(Evans, 2003: 96). این دولت‌ها در ادبیات توسعه، «دولت‌های توسعه‌گرا» خوانده می‌شوند. نخستین بار، چالمرز جانسون از عنوان دولت توسعه‌گرا استفاده کرد. او با پژوهش درباره آسیای شرقی به این نتیجه رسید که دولت توسعه‌گرا به نوعی برنامه‌ریزی عقلانی و رابطه نزدیک با بخش خصوصی گرایش دارد. چالمرز جانسون، پیترو ایوانز، و لفت ویچ، دولت توسعه‌گرا را دارای چشم‌انداز، رهبری، و ظرفیت بالایی برای ایفای نقش مثبت در انتقال یک جامعه از حالت عقب‌ماندگی به توسعه‌یافتگی تعریف می‌کنند (Kazemi, 2014: 200).

آدریان لفت ویچ<sup>۲</sup> را می‌توان برجسته‌ترین اندیشمند در این دیدگاه دانست. او توسعه را اولویت دولت‌ها می‌داند (Lahutian, 2016: 68). برپایه دیدگاه او، توسعه اقتصادی، ماهیتی سیاسی دارد و به پویای‌های سیاسی، ماهیت دولت، و رابطه میان دولت و نیروهای اجتماعی مربوط می‌شود. به نظر لفت ویچ، دولت توسعه‌گرا دولتی است که دولتمردان آن از نزدیک درگیر برنامه‌ریزی‌های اقتصادی خرد و کلان در راستای رشد اقتصادی هستند (Leftwich, 2006: 63). لفت ویچ تأکید می‌کند، دولت توسعه‌گرا، شکل انتقالی دولت مدرن است که در جوامع در حال توسعه جدید از قرن نوزدهم تاکنون پدیدار شده است. در این نوع دولت، نخبگان سیاسی و دیوان‌سالار از نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه استقلال دارند و از این استقلال به منظور اجرای یک برنامه رشد اقتصادی پرشتاب همراه با سطحی از سخت‌گیری و بی‌رحمی استفاده می‌کنند (Naseri, 2007: 130). مهم‌ترین ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا در نظریه لفت ویچ عبارتند از:

• **نخبگان توسعه‌گرا:** هسته اصلی دولت توسعه‌گرا، وجود نخبگانی است که کارگزار توسعه در کشور هستند. این گروه، ترجیح می‌دهند با دستیابی به حکومت و حتی حفظ آن از طریق سرکوب، قدرت را در خدمت ایجاد دگرگونی‌های ساختاری و توسعه قرار دهند. آن‌ها توسعه‌گرا، ملی‌گرا، و به شدت شیفته تجدد هستند. در واقع، این نخبگان همسو با اهدافی چون تأمین امنیت ملی، پیشرفت اقتصادی را در کانون اهداف خود قرار می‌دهند و به لحاظ شخصی، کمتر فاسدند. آن‌ها در راستای دستیابی به اهداف خود به نهادسازی مناسب دست می‌زنند. چنین نخبگانی، توجه زیادی به تهدیدهای خارجی و داخلی دارند؛ از این رو، برای رساندن کشورهای خود به توسعه اقتصادی

1. Developmental State

2. Adrian Leftwich

به‌منزلهٔ ابزار مقابله با این تهدیدها، انگیزهٔ بالایی دارند. این نخبگان برای مقابله با محیط بسیار بی‌ثبات داخلی و خارجی، به اقتدارگرایی روی می‌آورند تا در نبود مشروعیت نهادی، به مشروعیت ابزاری دست یابند که بیشتر از طریق عرضهٔ کالاهای باارزش اجتماعی به شهروندان یا صنعتی شدن سریع به‌دست می‌آید (Leftwich, 2006: 252-398).

• **استقلال نسبی دولت:** دومین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا، استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی زیرمجموعهٔ آن‌ها است. منظور از استقلال این است که دولت بتواند در برابر درخواست گروه‌های هم‌سود (طبقه‌ها یا گروه‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای) آزادی عمل نسبی داشته باشد و از این درخواست‌ها تأثیر نپذیرد. ماهیت نخبه‌گرای حکومت و خواست ایجاد تغییر در متن یک جامعه سنتی، به دولت مستقل از نیروهای اجتماعی نیاز دارد. در تجربهٔ این کشورها بدون استثنا با دولت‌هایی روبه‌رو هستیم که در فراسوی جامعه قرار دارند. البته آن‌ها با جامعهٔ خود بیگانه نیستند و چنان‌که ایوانز در بحث «استقلال مبتنی بر جامعه» توضیح می‌دهد، پیوند همکاری‌جویانه‌ای میان دولت، بنگاه‌های خصوصی، و جامعه مدنی وجود دارد. همچنین، دولت در نبردهای طبقاتی، آشکارا پشتیبان طبقه مولد است.

هانتینگتون<sup>۱</sup>، یکی از معیارهای نهادمندی دولت را درجهٔ استقلال سازمان سیاسی از نیروهای اجتماعی می‌داند (Huntington, 1996: 36). به‌نظر او، هرچه استقلال نظام سیاسی بیشتر باشد، انسجام آن - که یکی از عناصر نهادمندی است - نیز تقویت می‌شود. انسجام، اتحاد، و انضباط نیز به‌نوبهٔ خود، سبب موفقیت نظام در رسیدن به اهدافش می‌شود. منظور از استقلال دولت، جدایی از جامعه نیست. دولت توسعه‌گرا با سرمایه‌داران ارتباط تنگاتنگی دارد و درعین حال، از این توان برخوردار است که نوعی فاصلهٔ ظریف را با آنان حفظ کند تا با حفظ استقلال نسبی، سیاست‌های توسعه‌ای خود را اجرا کند. دولت توسعه‌گرا بر نیروهای اجتماعی دیگری مانند کارگران و زمین‌داران نیز کنترل دارد و اجازه نمی‌دهد پوپولیسم، نیروی کار سازمان‌یافته، یا محافظه‌کاری و گرایش‌های ارتجاعی طبقه زمین‌دار در روند توسعه رخنه‌ای ایجاد کند.

• **قدرت دیوان‌سالارانه:** استقلال دولت و داشتن برنامه‌ریزی موفق، نیازمند نوعی دیوان‌سالاری توسعه‌گرا، کارآمد، و عقلانی است. وجود دیوان‌سالاری قدرتمند، کارآمد، و مستقلى که توسعه

1. Samuel P. Huntington



اقتصادی-اجتماعی را هدایت کند، سومین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا است. در همه دولت‌های توسعه‌گرا، نهادهایی به‌عنوان مراکز عالی فرماندهی اقتصادی، امر توسعه را هدایت کرده‌اند. تفاوت این نهادها با نهادهای مشابه در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته، قدرت واقعی، اقتدار فنی، و استقلال آن‌ها در شکل‌دهی به نیروهای بنیادین سیاست‌های توسعه است. نهادهای سیاست‌گذار اقتصادی این کشورها، تا حد زیادی تجلی دیوان‌سالاری‌های مدرن و عقلانی و بری هستند که در فرایند سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای، از جریان‌های سیاسی تأثیر نمی‌پذیرند و با استقلال از عرصه سیاست، از آفت‌های ضد توسعه‌ای این عرصه برکنار می‌مانند. افزون‌براین، در این دیوان‌سالاری‌های مبتنی بر شایسته‌سالاری، ثبات شغلی زیادی وجود دارد و با هر تغییر دولتی، دگرگونی‌ها و عزل و نصب‌های گسترده‌ای رخ نمی‌دهد. در این دیوان‌سالاری‌ها، استخدام و ارتقای شغلی بر پایه شایستگی انجام می‌شود و ضابطه و قانون‌مندی بر رابطه غلبه دارد (Leftwich, 2003: 400; Leftwich, 2006: 256).

• **جامعه مدنی ضعیف:** همه دولت‌های توسعه‌گرا، جامعه مدنی ضعیف و تحقیر و کنترل شدن توسط دولت را تجربه کرده‌اند (Leftwich, 2006: 252-258). جامعه مدنی یا از ابتدا قدرت چندانی نداشته یا توسط دولت درهم شکسته شده است. به این ترتیب، دولت توسعه‌گرا به‌سان دولتی نیرومند در این کشورها توانسته است و رای توانایی‌های زیرساختی فراوان، در جامعه مدنی نفوذ، و فعالیت‌های آن‌ها را هدایت کند. از این نظر، دولت‌های توسعه‌گرا با بسیاری از دولت‌های کشورهای کمتر توسعه‌یافته که اقتدارشان هدف هجوم انواع گروه‌های جامعه مدنی است، بسیار متفاوت هستند. البته این دولت‌ها با نهادهای مدنی غیرسیاسی مشکلی ندارند، بلکه آن‌ها را تقویت نیز می‌کنند (Leftwich, 2006: 285).

روی هم رفته، نظریه دولت توسعه‌گرا، گامی در راستای توجه به تأثیر بستر سیاسی-اجتماعی بر توسعه اقتصادی است. این نظریه با الهام گرفتن از تجربه اقتصادی موفق برخی کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا ارائه شده است (Kohli, 2005: 9). به بیان روشن‌تر، دولت توسعه‌گرا به دولتی گفته می‌شود که راهبرد کلان خود را به شیوه‌ای تنظیم کند که سیاست‌های داخلی و خارجی آن از همه منابع و امکانات بالقوه و بالفعل داخلی و خارجی و مادی و معنوی، در راستای اهداف متعالی توسعه استفاده کند (Movaseghi, 2008: 185).

### ۳. چین: الگوی دولت توسعه‌گرای غیردموکراتیک

پیروزی‌های اقتصادی چشمگیر چین، سبب شده است که تعدادی از اندیشمندان، از میانه دهه ۱۹۸۰، به این کشور به‌عنوان الگویی از دولت توسعه‌گرا بنگرند. چین در سال ۲۰۱۸، بدون نهادینه کردن ارزش‌های واقعی دموکراسی، نقش خوبی در اقتصاد جهانی ایفا کرد. پیشرفت چین، به‌گونه‌ای آشکار ثابت می‌کند که دموکراسی، پیش شرط و لازمه توسعه اقتصادی نیست و کشورها می‌توانند بدون دموکراسی هم به توسعه اقتصادی دست یابند (Delphoroz, 2014). چین، پس از انقلاب ۱۹۴۹، در مسیر توسعه‌گرایی، سه دوره متمایز را پشت سر گذاشته است. نخست، الگوی روسی اقتصاد متمرکز و برنامه‌ریزی‌شده (۱۹۵۷-۱۹۴۹)، به مدت حدود هشت سال اجرا شد. آن‌گاه مائو، الگوی بسیج انقلابی (۱۹۷۶-۱۹۵۷) را به مدت حدود ۱۸ سال در دستورکار قرار داد، و سرانجام، الگوی توسعه آمرانه یا الگوی دولت توسعه‌گرا (۱۹۷۸ تاکنون ۲۰۱۹)، به رهبری دنگ شیائوپینگ<sup>۱</sup> (۱۹۷۸-۱۹۸۹)، جیانگ زمین<sup>۲</sup> (۲۰۰۱-۱۹۹۲)، جین تائو<sup>۳</sup> (۲۰۱۲-۲۰۰۱)، و شی جین پینگ<sup>۴</sup> (۲۰۱۲- تاکنون) اجرا شد که نتایج مثبتی از جمله ایجاد ذخایر ارزی بسیار زیاد، کاهش فقر، رشد اقتصادی پایدار، و افزایش اعتبار بین‌المللی را به همراه داشت (Ghezelsoufla, 2017: 132). پس از روی کار آمدن پینگ، دولت، برنامه‌های سالانه با محوریت رشد اقتصادی، بازار، و اقتصاد را به کنترل خود درآورد. بیشتر تصمیم‌های اقتصادی این کشور توسط فعالان سیاسی گرفته می‌شود و دولت، مالک بخش‌های اقتصادی است. این شرایط در کنار ضعف مالکیت خصوصی در چین، سبب ایجاد دولتی نیرومند و مستقل شده است (Arghavani & Forotan, 2017: 196).

در ساختار سیاسی چین، حزب کمونیست اجازه فعالیت گسترده دارد و بین حزب و رهبران دولتی، پیوند نزدیکی وجود دارد. همبستگی بین حزب کمونیست و رهبران سیاسی تا جایی پیش رفته است که عضویت در حزب کمونیست، پیش شرط اصلی جذب افراد در دستگاه‌های دولتی است. چنین پیوند گسترده‌ای، سبب شده است که رهبران حزب کمونیست برنامه توسعه اقتصادی را

1. Mao Zedong
2. Deng Xiaoping
3. Jiang Zemin
4. Hu Jintao
5. Xi Jinping

برای تداوم حضور خود در قدرت در پیش گیرند و در این راستا با نخبگان نیز ارتباط نزدیکی برقرار کنند؛ به گونه‌ای که پیوند نزدیک بین رهبران حزب کمونیست و نخبگان چینی در راستای تقویت و تحکیم توسعه اقتصادی تفسیر می‌شود (Zolfaghari, 2015: 181).

#### ۴. نخبگان توسعه‌گرا در چین

توسعه اقتصادی چین، بیش از همه، وام‌دار نخبگان توسعه‌گرایی است که در پی گذار به سوی اهداف توسعه، سازش میان سنت و مدرنیته، بنیان‌گذاری دولت توسعه‌گرا، ایفای کارویژه‌های سیاسی-اقتصادی گوناگون، و تکوین جامعه‌ای هماهنگ هستند. توسعه اقتصادی چین برآمده از یک دگرگونی ساختاری در نظام سیاسی نبود، بلکه نتیجه درک نخبگان از برخی ضرورت‌ها و تغییرات در عرصه داخلی و بین‌المللی بود (Ghanbarlo, 2016: 47). نخستین تغییر در آغاز دوره اصلاحات، تغییر در نگرش و بینش رهبران چین به سوی توسعه و پیشرفت بود. این تغییر در ذهنیت و تفکر به نوبه خود، به دگرگونی در عمل انجامید (Qezelsofla, 2017: 133). با این دگرگونی، در مورد دو مسئله میان نخبگان چین با محوریت دنگ، اجماع به وجود آمد: ارتقای موقعیت چین در عرصه بین‌المللی، و تعهد کامل به اصلاحات اقتصادی و نه سیاسی و حفظ حکومت حزب کمونیست چین در عرصه داخلی (Qavam & Yazdanshenas, 2013: 27).

در عرصه بین‌المللی، نخبگان که در بردارنده گروه‌های وابسته به رهبران اولیه حزب، خانواده‌های انقلابی اصیل و نیروهای سیاسی سطح بالا و بازرگانان هستند، با شعار «رشد به هر قیمت<sup>۱</sup>»، بر لزوم تعامل فزاینده با جهان خارج، به ویژه قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی تأکید می‌کنند (Arghavani, 2015: 25). در عرصه داخلی نیز حضور نخبگان توسعه‌گرا در دوره‌های گوناگون، به ویژه دوران اصلاحات و پسااصلاحات، بسترهای لازم را برای توسعه اقتصادی چین فراهم کرده است. در این پیوند، نخبگان توسعه‌گرای چینی، ضمن تعهد به رشد و پیشرفت اقتصادی، پشتکار جدی‌ای در این مسیر از خود نشان داده‌اند. در واقع، گذار چین از عقلانیت ایدئولوژیک و سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه در عصر مائو به در پیش گرفتن سیاست‌های غیرتجدیدنظرطلب و

تکیه بر عقلانیت عمل‌گرایانه، تخصص، و شایستگی، دوران نوینی را در این کشور ایجاد، و بسترهای توسعه اقتصادی را هموار کرد. سیاست‌های ملی‌گرایانه نخبگان توسعه‌گرای چینی، نه تنها در راستای حفظ یکپارچگی سرزمینی قرار گرفته، بلکه تأمین منافع ملی چین در عرصه جهانی را نیز محور تلاش‌های خود قرار داده است. روی هم‌رفته، نخبگان در توسعه چین، شش هدف را دنبال کرده‌اند: تعهد به توسعه اقتصادی و سازش میان سنت و مدرنیته، ناسیونالیسم و مدیریت تهدیدهای امنیتی، حفظ یکپارچگی سرزمینی و پیگیری منافع ملی در عرصه جهانی، ایجاد پیوند بین نخبگان توسعه‌گرا و رهبران، فسادگریزی و جذب سرمایه، رویه عمل‌گرایانه و به‌کارگیری مفهوم توسعه به‌مثابه مسیر و راه آینده‌نوسازی چین (Jamali, 2010: 54).

##### ۵. استقلال نسبی دولت

مهم‌ترین عامل اجرای مؤثر سیاست‌های توسعه‌ای در کشورهای در حال توسعه، استقلال دولت از طبقات کارگر، زمین‌دار و سرمایه‌دار است. به نظر برینگن مور، در امپراتوری چین، نظام تیول‌داری وجود نداشت. افزون‌براین، زمین‌داران که فاقد قانون ارث‌بری پسر ارشد نیز بودند، نمی‌توانستند برای چندین نسل در این گروه باقی بمانند (Moore, 1990: 178). زمین‌دار برای حفظ مالکیت خود بر زمین به دیوان‌سالاران وابسته بود. گروه دیوان‌سالاران چینی از طریق برتری بر دهقانان، حاکمیت داشتند؛ بنابراین، آن‌ها دارای جایگاه اقتصادی-سیاسی بودند. این گروه که در شهر ساکن بودند، مازاد محصولات کشاورزی زمین‌داران را به مصرف دیوان‌سالاری و دولت می‌رساندند. این وضعیت، سبب جذب مازاد کشاورزی در دستگاه حکومتی می‌شد و از شکل‌گیری کشاورزی تجاری جلوگیری می‌کرد (Chalabi & Azimi, 2008: 23-24)؛ بنابراین، زمین‌دار برای تضمین حقوق مالکیت و گردآوری بهره مالکانه از دهقانان به دولت وابسته بود. در چنین شرایطی، زمین‌دار چینی بیشتر به یک مأمور گردآوری مالیات شبیه بود که با پشتیبانی دولت و از سوی آن، وظیفه گردآوری مالیات و انتقال آن به دستگاه دیوان‌سالاری را به عهده داشت؛ بنابراین، آن‌گونه که مور نیز اشاره می‌کند، مالکیت ارضی، دستاورد خدمت در دستگاه دولت بود و برای تضمین به پشتیبانی آن نیاز داشت (Moore, 1990: 183). هماهنگی موجود میان عملکرد دولت مرکزی و دولت‌های محلی، یکی دیگر از نقاط قوت ساختار سیاسی چین است. در کشوری با بیش از ۱/۴ میلیارد نفر و ده‌ها هزار قدرت و حاکمیت در

سطوح محلی، برخورداری از سیاستی هماهنگ و اداره مؤثر جامعه، کاری شگفت به شمار می‌آید (Martin, 2010). استقلال دولت از دولت‌های محلی، عامل مهم موفقیت توسعه چین بوده است. دولت‌های محلی، اختیارات چشمگیری را در حوزه سیاست‌های اقتصادی به دولت واگذار کرده‌اند. دولت، نهادهای محلی را در راستای تأمین اهداف اقتصادی خود تقویت کرده و سبب همبستگی مثبت دولت‌های محلی با اقتصاد و رونق بنگاه‌های اقتصادی شده است. در واقع، دولت‌های محلی، ضمن نمایندگی و رقابت با بخش‌های دیگر، منافع دولت مرکزی را تأمین و برپایه منافع دولت عمل می‌کنند. دولت نیز سرمایه‌گذاری‌های محلی را تشویق می‌کند تا رشد اقتصادی را ارتقا بخشد (Lang Ag, 2009: 277-284). هرچند دولت چین مجبور به دادن قدرت به دولت‌های محلی است، اما با اعمال محدودیت و نظارت مرکزی، آن‌ها را کنترل و از سوءاستفاده از قدرت جلوگیری می‌کند؛ بنابراین، چه دولت مرکزی و چه دولت‌های محلی، از استقلال لازم برای انجام کارهای خود برخوردارند (Wei & Keng, 2017: 4).

آنچه به دولت‌های محلی انگیزه پیشرفت می‌داد، سیاست تمرکززدایی دولت بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰، بحث تمرکززدایی برای محدود کردن دخالت‌های دیوان‌سالارانه مطرح شد تا بسترهای لازم برای پیروزی اصلاحات و تقویت دولت فراهم شود. با درپیش گرفتن این سیاست، سهمی از درآمدهای دولت‌های محلی به دولت مرکزی تحویل داده شد و دولت با حفظ استقلال خود با دولت‌های محلی هماهنگ شد (Zolfaghari, 2015: 14). یک نمونه کنترل دولت، تنظیم مقررات اساسی مؤسسه‌های دولتی و محلی در سال ۱۹۸۲ بود که زیر نظر مرکز انجام شد. دلیل وضع این مقررات این بود که نهادهای دولتی محلی را کارآمدتر کنند تا واکنش بیشتری به نیازهای عمومی داشته باشند. اهداف این مقررات عبارت بودند از: تحریک ابتکار و خلاقیت محلی؛ بازگرداندن اعتبار به مقامات محلی که در انقلاب فرهنگی به‌گونه‌ای جدی کاهش یافته بود؛ و کمک به مقامات محلی برای سازماندهی و بسیج توده‌ها. مانند اصلاحات عمده دیگری که پس از سال ۱۹۷۸ انجام شد، انگیزه اصلی وضع این مقررات، پشتیبانی بهتر از برنامه‌های توسعه و مدرن‌سازی پیوسته بود (Hyas, 2012).

روی هم رفته، در اصلاحات اقتصادی پس از مائو، روند توسعه دولت چین دگرگون شده است. رهبران و نخبگان چین، اصلاحات اقتصادی را پیش از اصلاحات سیاسی انجام دادند و قدرت

سرکوب مخالفان را حفظ کردند. آن‌ها اصلاحات بوروکراتیک و تمرکززدایی را انجام دادند و از نخبگان خواهان اصلاحات اقتصادی، پشتیبانی کردند.

#### ۶. دیوان‌سالاری قدرتمند و متخصص چین

تلاش برای پیشبرد توسعه و استقلال نسبی نخبگان توسعه‌گرا، بسترهای لازم را برای تکوین دیوان‌سالاری قدرتمند فراهم می‌کنند. دیوان‌سالاری، بازوی اجرایی دولت و نهادی سازمان‌یافته از نخبگانی است که با رویه‌ها و قوانین اداری سروکار دارند. توسعه اقتصادی چین، زیر نظر دیوان‌سالاری سیاسی قدرتمند و تابع قوانین مشخص است. حکومت چین از دو جریان اصلی حزب کمونیست و دولت تشکیل شده است. این دیوان‌سالاری گسترده، تحت کنترل حزب کمونیست و رهبری نخست‌وزیر، از طریق سلسله‌مراتب وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها، دستورهای سیاسی را اجرا می‌کند. نخبگان حزب، دیوان‌سالاری چین را رهبری می‌کنند. دانشکده مرکزی حزب، مکانی برای آموزش عالی دیوان‌سالاران حزب کمونیست و مشارکت در آن، محدود به اعضای حزب کمونیست است (Hays, 2012).

حزب کمونیست و دولت بیش از پنجاه میلیون نفر را در این ساختار اداری قدرتمند استخدام کرده‌اند که بزرگ‌ترین دیوان‌سالاری جهان را تشکیل می‌دهد. ۲۳ تا ۵۰ درصد کل شاغلان چینی در استخدام دولت هستند. یک درصد از این پنجاه میلیون، یعنی پانصد هزار نفر، نخبگان سیاسی هستند. حزب این افراد را انتخاب و عملکردشان را به‌دقت ارزیابی می‌کند. حضور کارمندان عادی و خارجی در طبقه نخبگان غیرممکن است (Tajzadeh & Hosseini: 2018). این دستگاه اداری از روحیه گروهی و همبستگی اجتماعی نیرومندی برخوردار است و افرادی که در این دستگاه‌های دولتی به‌کار گرفته می‌شوند، از بهترین دانش‌آموختگان معتبرترین دانشگاه‌ها هستند. شایستگی و آموزش مدرن، شرط ضروری استخدام در این دستگاه اداری به‌شمار می‌آید که در نخستین گام اصلاحات سیاسی، اصلاح اعضای دولتی را در نظر دارد (Knight, 2014: 1336). اخراج یک وزیر بهداشت به‌دلیل اشتباه‌هایی که در بحران سارس سال ۲۰۰۳ مرتکب شد، نمونه‌ای از این

اصلاحات در راستای تقویت دیوان‌سالاری، کاهش فساد، و الزام بوروکرات‌ها به پاسخ‌گویی در مقابل مسئولان بود (Hays, 2012).

از سال ۱۹۸۱، دستگاه اداری چین بر نقش تخصص و شایستگی سازمانی برای دستیابی به مقام‌های دولتی تأکید بیشتری داشت (Zolfaghari, 2015: 14). در این راستا، دولت، کارهای مهمی را انجام داد؛ برای مثال، نظام پرداخت پاداش متناسب با عملکرد کارمندان را برقرار کرد تا افزون‌بر ایجاد انگیزه در کارمندان، کارایی دیوان‌سالاری را نیز افزایش دهد (Tajzadeh & Hosseini, 2018). چین در سال‌های پس از روی کار آمدن اصلاح‌گران اقتصادی، درصدد کاهش حجم دیوان‌سالاری و افزایش کیفیت آن برآمد. انجام این تغییرات برای حرکت به سوی نوسازی و توسعه ضرورت داشت. اصلاحات سیاسی نیز همسو با کارهای انجام‌شده در حوزه دیوان‌سالاری، در راستای بهبود توانمندی حرفه‌ای مسئولان انجام شد. در این راستا، حکومت به رهبرانی نیاز داشت که حتی اگر تخصص فنی نداشتند، دست‌کم دارای تحصیلات رسمی باشند. نخبگان جدید باید مهارت‌هایی چون تخصص در امور اداری و پرسنلی داشته باشند. از آن‌ها انتظار می‌رود با مهارت‌ها و فنونی که از طریق تحصیلات عالی آموخته‌اند، بر مشکلات جاری چیره شوند (Goodman, 1367: 10-11). روی‌هم‌رفته، سیاست‌های دوری از فساد و تکوین دیوان‌سالاری نیرومند با استخدام دیوان‌سالاران متخصص و عمل‌گرا، به توسعه اقتصادی چین در سه دهه اخیر کمک بسیاری کرده است.

#### ۷. جامعه مدنی ضعیف در چین

در نظام آسیایی بین دولت متمرکز و نیرومند در یک سو و جامعه مدنی درهم‌شکسته درسوی دیگر، توازن قدرت وجود ندارد. در یک سو، افرادی پراکنده و جامعه مدنی ضعیف و درسوی دیگر، حکومتی متشکل قرار دارد (Poladi, 1997: 129).

در جامعه امروز چین، برای توده مردم و نخبگان سیاسی کشور، ثبات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد. توازن اجتماعی از ویژگی‌های جامعه هماهنگ چینی است که وجود جامعه مدنی را کم‌رنگ می‌کند. اگرچه در چنین جامعه‌ای، تضادهای اجتماعی وجود دارد، این تضادها از سوی دولتی نیرومند برطرف‌شدنی هستند (Heberer & Schuber, 2006).

در این راستا، دولت، اصلاحات کوچکی مانند کنار گذاشتن نبردهای ایدئولوژیکی و پیکارهای طبقاتی، الغای نظام اشتراکی کشتزارها، و شکل‌گیری نوعی از جامعه مدنی به سبک چینی را انجام داده است (Zolfaghari, 2015: 187).

در سال‌های اخیر، دولت چین با اعمال قوانین نوینی مانند محدود کردن بودجه و تعیین مجازات برای فعالیت‌های حقوق‌بشری، در پی حذف جامعه مدنی بوده و کارهای سازمان‌های غیردولتی به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی به‌شمار آمده است؛ برای مثال، یک گزارش جدید نشان می‌دهد که وضعیت حقوق بشر چین در سال گذشته بدتر شده است؛ به‌گونه‌ای که پلیس، فعالان مدنی را شکنجه می‌دهد و منتقدان دولت را با زور از بین می‌برد. دولت چین در سال ۲۰۱۵ سرکوب گسترده‌ای را علیه جامعه مدنی به‌راه انداخت. پلیس تقریباً ۲۵۰ وکیل و حقوقدان و فعال جامعه مدنی را دستگیر کرد. در برخی موارد، فعالان حقوق بشر حتی از دریافت مراقبت‌های پزشکی محروم شدند. همچنین، چین در سال ۲۰۱۶ دو قانون تنظیم مقررات خیریه و مقررات سازمان‌های غیردولتی را در راستای محدود کردن جامعه مدنی تصویب کرد. قانون نخست، آشکارا تمام سازمان‌های غیردولتی را به‌عنوان سازمان‌های ثبت‌نشده معرفی می‌کند که این کار، مانع گردآوری پول و تهیه بودجه برای سازمان‌های غیردولتی می‌شود. مقررات سازمان‌های غیردولتی، مانع اصلی توسعه جامعه مدنی چینی است (Guardian, 2017).

#### ۸. هند: توسعه اقتصادی، و دموکراسی

از آنجاکه بیشتر دولت‌های توسعه‌گرا در طول دهه‌های رشد سریع اقتصادی و توسعه اجتماعی، سرشتی اقتدارگرا و نه دموکراتیک داشته‌اند، گاهی چنین تصور شده است که اقتدارگرایی، شرط ضروری توسعه است، اما در واقع می‌توان گفت، امکان دستیابی به توسعه، به همان اندازه در چارچوب یک نظام دموکراتیک نیز وجود دارد (Burnell & Randall, 2017: 194). ریچارد اسکالرا<sup>۱</sup> در مقاله «به‌سوی نظریه دموکراسی توسعه‌گرا» بر این نظر است که دموکراسی توسعه‌گرا به رابطه بین وسیله و هدف اشاره دارد که در آن دموکراسی، وسیله‌ای برای توسعه به‌عنوان هدف است (Leftwich,

1. Richard L. Sklar



(34-33: 1999). در مطالعه توسعه، افزون بر حاکمیت باید به سیاست نیز توجه شود که مدت زیادی است که این پژوهش‌ها از آن غافل مانده‌اند. هم حاکمیت شایسته و هم دموکراسی به ماهیت و توانایی دولت متکی هستند، که تنها عاملی است که می‌تواند آن را ایجاد کرده و بر آن اصرار ورزد؛ بنابراین، توانایی دولت‌ها در ایجاد حاکمیت مطلوب و حمایت از دموکراسی به‌نوبه خود، تابع سیاست‌ها و عزم دولت برای دستیابی به توسعه است (Leftwich, 1999: 21-24). بر پایه این نظریه، دولت، حلقه میانجی بین توسعه و دموکراسی است. دولت آرمانی لغت ویچ، یک دولت شومپتری است. دولت، کارگزار اصلی توسعه و دموکراسی است و چندان به نوع ایدئولوژی و ماهیت دولت محدود نمی‌شود.

هند برخلاف بسیاری از کشورهای درحال توسعه، از زمان رها شدن از سلطه استعمار، یک نظام سیاسی دموکراتیک داشته و آن را حفظ کرده است (Burnell & Randall, 2017: 309). الگوی زیر، منافع و نقش متفاوت دولت در هند معاصر و دوره‌های شاخص حکومت هند پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را نشان می‌دهد:

• **دوره حکومت‌های میانه‌رو معتدل (۱۹۸۹-۱۹۹۱):** دولت‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیش از به‌قدرت رسیدن دولت‌های هندوی ملی‌گرا، از راجیو گاندی<sup>۱</sup> تا ناراسیم‌ها رائو<sup>۲</sup> و مون موهان سینگ که با تغییر پارادایم جنگ سرد، تجارت را در دست‌ورکار خود قرار دادند؛

• **دوره حکومت واقع‌گرا، ملی‌گرا، و توسعه‌طلب هندو:** دولت‌های واجپایی<sup>۳</sup> و ناراندرا مودی<sup>۴</sup>، دارای الگوی لیبرال سرمایه‌داری هندی مبتنی بر ملی‌گرایی افراطی هند و با گرایش و توجه عمده به نشانه‌های مادی قدرت، دارای سیاست خارجی توسعه‌گرا با راهبرد تبدیل هند به یک قدرت بزرگ جهانی هستند (Pourahmadi, Qavam & Khani, 2017: 9).

---

1. Rajiv Gandhi  
2. Narasimha Rao  
3. Vajpayee  
4. Narendra Damodardas Modi

### ۹. نخبگان توسعه‌گرا در هند

مهم‌ترین دغدغه رهبران هندی در دوران پس از استعمار، سرمایه‌گذاری، ایجاد ظرفیت در صنایع سنگین مانند تولید نیرو و فولاد، ماشین‌های صنعتی و صنایع شیمیایی و ارتباط با بازارهای خارجی برای پیشرفت توسعه اقتصادی بود (Kolaei & Vaezi, 2012: 259). ظهور و نفوذ شخصیت‌های بزرگی مانند گاندی، جناح<sup>۱</sup>، جواهر لعل نهرو<sup>۲</sup> و مهومان سینگ<sup>۳</sup> نقش زیادی در سیاست و توسعه هند داشته است. نخبگان هند با درپیش گرفتن سیاست‌هایی مانند تلاش برای جایگزینی واردات، صنعتی‌سازی، تصدی‌گری دولت در بازار، توسعه بخش دولتی، و تنظیم مقررات تجاری، درصدد ایجاد خودکفایی در این کشور بوده‌اند (Tabli: 2013). در واقع، سیاست توسعه‌گرای هند، زاینده دگرگونی‌های ذهنی تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران این کشور است. سران هند برای توسعه اقتصادی این کشور کارهای زیادی انجام داده‌اند (Mirzai & Golestani, 2017: 17).

عوامل مؤثر بر رویکردهای نوین هند، چه در عرصه داخلی و چه در سیاست خارجی، توسط نخبگان حاکم بر هند بازتعریف شده است. جهت‌گیری این نخبگان، توسعه‌گرایی است که رونق اقتصادی را برای هند به همراه داشته است؛ به‌ویژه از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱ که لیبرالیسم بر اندیشه نخبگان هندی حاکم شد و جهان‌بینی نخبگان حاکم مبتنی بر رفاه اقتصادی و تولید ثروت و ارتباط با قدرت‌های بزرگ بود. در این دوره، اصلاحات اقتصادی شروع، و قدرت از انحصار حزب کنگره خارج شد و بر پایه خط‌مشی اقتصادمحور قرار گرفت (Sobhani, 2010: 660).

روی هم‌رفته، نخبگان هند، ۱۰ هدف را دنبال کرده‌اند: ملی‌گرایی و درپیش‌گیری رویکردهای نوین اقتصادی و تأکید بر سیاست خارجی فعال (Bahrami moghaddam, 2014: 178)، اصلاحات قانونی و اجرایی و نظام آموزشی، به‌کارگیری الگوی اقتصاد دانش‌محور، انقلاب سبز و جذب سرمایه‌گذاری و بازار خارجی، آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی صنایع، درپیش گرفتن مشی عمل‌گرایانه و رویکرد واقع‌گرایانه و دگرگونی اندیشه ضدغربی و گرایش به آمریکا (Sobhani, 2010: 662)، انعقاد قراردادهای آزاد تجاری با کشورهای همسایه و سازمان‌های چندجانبه‌ای مانند آسه‌آن، شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه آفریقا (Tohidi, 2012: 3-6).

1. Janah  
2. Jawaharlal Nehru  
3. Singh

## ۱۰. استقلال نسبی دولت

استقلال دولت به کنترل و مدیریت و رهایی از درگیری طبقاتی اشاره دارد. برای پشتیبانی از ایده دولت به‌عنوان یک موجود دارای استقلال، لازم است که طبقات اجتماعی تحلیل شوند. دولت هند با کمک نهادهایی مانند دیوان‌سالاری، توانست کنترل طبقات بومی را امکان‌پذیر کند (Smith, 2001: 276).

با استقرار دولت در سال ۱۹۴۷ و تدوین و تصویب قانون اساسی در سال ۱۹۴۹، مقامات دولتی، رویکردی طبقاتی داشتند. دولت به‌لحاظ طبقاتی، ائتلافی از بورژوازی صنعتی و اشراف زمین‌دار بود که پس از چندی، بورژوازی، برتری را در بلوک قدرت به‌دست آورد. در دستگاه دولت دو جناح ترقی‌خواه و محافظه‌کار حضور داشتند که ترقی‌خواهان، از منافع بورژوازی حمایت می‌کردند. محدود کردن سرمایه ارضی و کنترل دولت بر بخشی از سرمایه صنعتی، مورد توجه این جناح بود که نهر و از شخصیت‌های برجسته آن به‌شمار می‌آمد. در مقابل، جناح محافظه‌کار با نوعی حداقل‌گرایی برای دولت و احساس همدردی با زمین‌داران، از حفظ سرمایه ارضی دفاع می‌کرد. دولت در سال‌های اولیه پس از استقلال از منافع بورژوازی پشتیبانی می‌کرد (Keshavarz, 2004: 106). حزب کنگره در هند، ائتلافی از طبقات بورژوازی و اشراف زمین‌دار بود که از منافع این طبقات حمایت می‌کرد و مخالفتی با تعاملات فکری و طبقاتی این گروه‌ها نداشت (Keshavarz, 2004: 107). در واقع، دولت از یک سو طبقه زمین‌دار را حذف کرد و از سوی دیگر، با سازماندهی بخش کشاورزی، زمینه صنعتی شدن را فراهم کرد. پس از استقلال، بورژوازی ملی هند در پیوند با کشاورزان در مقابل اشرافیت زمین‌دار قرار گرفت. اشرافیت هند، مانع اصلی توسعه بود، اما با استقلال دولت در تعامل با سرمایه‌داری ملی و کشاورزان، زمینه صنعتی شدن این کشور فراهم شد (Mazlom & Azimi, 2011: 26). از سال ۱۹۹۰-۱۹۶۷، دولت به اتحاد طبقه سرمایه‌دار، زمین‌دار، و نخبگان تحصیل‌کرده برای ایجاد سازگاری بین سیاست و اقتصاد نیاز داشت. این دوره، خود به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره ۱۹۸۰-۱۹۶۷ که سیاست پذیرش دولت، خواسته‌های دهقانان سرمایه‌دار و فقرا را مورد توجه قرار داد و پیامد آن در اقتصاد، انقلاب سبز و کاهش فقر و پذیرفتن جماعت دهقانان ثروتمند در ائتلاف‌های رایج بود و در دوره دوم ۱۹۹۰-۱۹۸۰، رشد سریع و برنامه ضد فقر، و در سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۹۸ سیاست آزادسازی ادامه یافت که یکی از پیامدهای آن، تشکیل طبقه متوسط بزرگ بود (Azimi & Hashemi, 2013: 35).

دومین طبقه‌ای که می‌توانست مانع دولت هند شود، کاست بود. مفهوم «کاست» یا نظام طبقاتی در جامعه و کشور هند، نشان‌دهنده سلسله‌مراتب اجتماعی هندوها است. بنیان این نظام بر پایه اصل برتری طبیعی است. این برتری در قالب ایده پاک‌ی و نجسی تبلور یافته است که حتی تعیین‌کننده موقعیت اجتماعی نیز بوده است (Jabbari, 2005). در واقع، این نظام با زیرمجموعه‌هایش، هند را به جامعه‌ای با هزاران طبقه تبدیل کرده است. این نظام که روابط انسان‌ها با یکدیگر را دیکته می‌کند، از گذشته‌های دور، جامعه هند را به چهار طبقه برهن‌ها (طبقه روحانیون)، کشاتریاها (طبقه شاهزادگان و جنگاوران)، ویشایاها (طبقه بازرگانان و صنعت‌گران)، و شودراها یا سادراها (طبقه کارگران) تقسیم کرده است. هرکس که در این چهار طبقه ننگنجد، «نجس» یا فرد غیرقابل لمس (دالیت) به‌شمار می‌آید. با وجود این طبقات و به‌رغم گرایش‌های اقتدارطلبانه و سلسله‌مراتب، آن‌ها با موازین سیاسی دولت حاکم هماهنگ هستند (Nasiri, 2006: 98) و دولت با وجود تنش‌های مربوط به کاست با کارهایی که انجام داده است، همچنان از این طبقات مستقل است (Seers & Meier, 2005: 212).

از سال ۱۹۵۰، دولت هند به‌منظور کاهش نابرابری‌های منزلتی، امتیازهایی را برای کاست و طبقات پایین در قانون‌گذاری و استخدام دولتی در نظر گرفت. قانون اساسی هند به‌طور رسمی در سال ۱۹۵۵، نجس بودن را مردود دانست و دولت از دهه ۱۹۵۰ با سیاست‌های تخصیص سهمیه، تغییراتی را برای بهبود استاندارد زندگی خانوارها ایجاد، و امکان ورود به عرصه سیاسی را برای بخش زیادی از آنان فراهم کرد. از اواخر دهه ۱۹۸۰ برخی از افراد مربوط به طبقات، زیر سایه سیاست‌های حمایتی دولت قرار گرفتند (Nayyar, 1998)؛ برای مثال، در حوزه‌هایی مانند مذهب، قانون اساسی هند به دولت اجازه می‌دهد تا در مواردی مانند نجس شمردن کاست‌های پایین، دخالت کرده و مانع انجام این نوع رفتارها شود (Ghezelsofla, 2017: 346-347). دولت، برخی از مقام‌ها را به بخش‌های محروم جامعه و کاست‌ها اختصاص داد و کارهای ویژه‌ای را برای استخدام آن‌ها در سمت‌های اداری انجام داده است؛ برای مثال، ۲۷ درصد از مشاغل برای کاست‌ها ذخیره و سهمیه‌های ویژه‌ای در شغل‌های دولتی به آن‌ها اختصاص داده شد. در واقع، این سیاست ذخیره‌سازی، سبب آشتی کاست‌ها با دولت شد (Bertrand, Burgess, Chawla, Xu, 2015: 3-7). روی هم‌رفته، یکی از ارکان توسعه اقتصادی، دولت قدرتمند و توجه به رفع تبعیض‌های اجتماعی است.

## ۱۱. قدرت دیوان سالارانه هند

یکی دیگر از ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، قدرت دیوان سالارانه آن است. دیوان سالاران، عنصر اصلی قدرت دولت هستند. آن‌ها وظیفه اجرای سیاست‌ها را به عهده دارند و به همین دلیل، بر اقتصادهای در حال ظهور تأثیر زیادی می‌گذارند. از زمانی که در هند، سلطنت شکل غالب حکومت بود، دیوان سالاری سنتی وجود داشت. در آن زمان، دیوان سالاران، وظیفه حفظ نظم و دریافت درآمد و مالیات برای پادشاهان را به عهده داشتند. در هند، لرد کرن والیس<sup>۱</sup> با ایجاد دیوان سالاری نیرومند و خدمات مدنی هند<sup>۲</sup> به آن رسمیت بیشتری بخشید. این مجموعه، از شاخه‌های دیوان سالاری استعماری بود که وظیفه حفظ سیاست استعماری بریتانیا را به عهده داشت، ولی مفهوم اداره توسعه در آن زمان زیاد شنیده نمی‌شد (Egyankosh, 2017: 3). حاکمان بریتانیایی به منظور تأمین اهداف خود، گروهی از افراد را در هند آموزش دادند که عملکرد آن‌ها، سبب تقویت بنیاد اداری هند شد؛ برای مثال، در میانه قرن نوزدهم، تقاضا برای استخدام دولتی موجب شد که پارلمان بریتانیا این تقاضا را بررسی و توصیه‌های خود را در سال ۱۸۵۴ ارائه دهد. این توصیه‌ها که سرلوحه فعالیت نظام اداری هند به‌شمار می‌آیند عبارتند از:

- استخدام‌های دولتی باید با برگزاری آزمون‌های رقابتی انجام شود؛ به بیان دیگر، این بهترین روش برای قضاوت در مورد توانایی و ویژگی‌های دیگر نامزدهای تصدی مقام‌های اداری است؛
- همیشه باید ظرفیت فکری و شایستگی کارمند دولت، اولویت داشته باشد؛
- همیشه باید به افراد مستعد و کارآمد، پاداش داده شود.

در ابتدا هندی‌ها در رده‌های پایین استخدام می‌شدند و از داشتن مقام‌های بالا محروم بودند، اما از دهه ۱۸۵۰ به بعد، درها برای رسیدن هندی‌ها به مقام‌های بالاتر باز شد. در واقع، در زمان استعمار، بریتانیا نهادهای دیوان سالاری نیرومندی را در هند ایجاد کرد که پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷، تقریباً دست‌نخورده باقی ماند. هندی‌ها در سال‌های پس از استقلال از رویه‌های دولت انگلیس در زمینه استقرار قانون، برقراری نهادهای مشورتی، و دیوان سالاری نیرومند، استفاده فراوانی کردند؛ یعنی زمامداران دولت مستقل هند، این رویه‌ها را در ساختار سیاسی و اداری

1. Lord Cornwallis

2. India Civil Service (ICS)

خویش جذب کردند (Huntington, 1996: 128). در واقع، استعمار به ایجاد یک ساختار دولتی غیرطبیعی در هند انجامید که نهادهایی مانند دیوان‌سالاری، ارتش، و پلیس را توسعه می‌داد و ویژگی محوری دولت هند، وابستگی زیاد به این نهادها بود (Smith, 2001: 279).

مهم‌ترین مسئله پس از استقلال، نوع دیوان‌سالاری‌ای بود که باید کشور تازه استقلال یافته داشته باشد. چه نوع ساختار و روشی در شرایط جدید لازم است. همچنین، مسئله مهم، سرنوشت افسران هندی خدمات مدنی هند بود که در دوران پیش از استقلال در دیوان‌سالاری، ارتش، و پلیس استخدام شده بودند. پس از استقلال، تصمیم گرفته شد که این افراد به خدمت خود ادامه دهند. دولت مرکزی، تعدادی از این افسران را استخدام کرد و برخی برای اجرای سیاست خارجی هند معرفی شدند. خدمات جدید اداری هند<sup>۱</sup> با ۳۶۰۰ کارمند، ایجاد و به پذیرفته‌شدگان برتر آزمون اختصاص داده شد که آن را به یکی از پررقابت‌ترین خدمات مدنی جهان تبدیل کرد. قرار شد استخدام‌ها نیز مانند گذشته از طریق آزمون رقابت آزاد توسط یک نهاد قانونی و مستقل انجام شود. به‌همین ترتیب، کمیسیون خدمات عمومی به‌عنوان یک نهاد مستقل برای استخدام نیروها و خدمات گوناگون دولت مرکزی ایجاد شد. این کمیسیون، افزون بر دیوان‌سالاری غیرنظامی، خدمات دفاعی ارتش، خدمات اقتصادی، و حتی مهندسی هند را نیز انجام می‌داد (Egyankosh, 2017: 3-7).

دولت هند با اتکا به این نهادها و دیوان‌سالاری گسترده، برخی فعالیت‌های کلان اقتصادی (خدمات شهری و توسعه‌ای، آموزش و پرورش، کشاورزی، حمل و نقل، ارتباطات، ساخت مجتمع‌های بزرگ مسکونی، بهبود خدمات درمانی، و...) را انجام داد، اما برنامه‌های اداری و تغییر مدیریت، ارزش‌ها و روش‌های کار جدیدی را می‌طلبد و به تلاش آگاهانه و جدی نخبگان سیاسی برای ایجاد سازگاری بین الگوهای نهادی قدیمی و آرمان‌ها و اهداف جدید نیاز داشت. افرادی مانند جواهر لعل نهرو، نقش زیادی در نفی استعمار و تقویت نهادهای دیوان‌سالار داشتند و همین نهادها بودند که به ابزار توسعه هند تبدیل شدند. دیوان‌سالاری هند از سال ۱۹۴۵ تاکنون، پیشرفت چشمگیری داشته است. رهبران ارشد کنگره ملی به شکل دادن به اداره دولتی هند مشغول بودند. هرچند بسیاری از آن‌ها مانند پاتل و نهرو، با این چالش روبه‌رو شدند که آیا ادامه دیوان‌سالاری

---

1. Indian Administrative Service (IAS)

ساخته شده توسط بریتانیا لازم است یا خیر. پاتل از ننگه داشتن چارچوب سخت دیوان سالاری ایجاد شده و پرورش یافته توسط بریتانیا حمایت می کرد و نهرو، مخالف حفظ نظام بوروکراتیک بود، اما سرانجام، نهرو نیز موضع خود را تغییر داد و از ادامه این نظام پشتیبانی کرد (Sambit, 2018).

## ۱۲. جامعه مدنی ضعیف در هند

هدف جامعه مدنی، ساخت یک شکل واقعی از حکومت داری است که در آن دولت و شهروندان در برابر یکدیگر مسئولیت پذیر باشند، ولی روند مشارکت سیاسی در هند به گونه ای فزاینده ضعیف است و این نشان دهنده ضعف جامعه مدنی و دولت نیرومند در این کشور است. نقشی که دولت هند به طور مستقل در توسعه کشور خود بازی کرد، به برنامه ریزی مستقیم اقتصادی یا اعمال کنترل دقیق بر نهادهای اقتصادی محدود نشده است. تمرکززدایی و هماهنگی میان بخش های جامعه، سرکوب، و اعمال کنترل شدید اجتماعی برای حفظ انباشت منافع سرمایه نیز از عناصر اصلی طرح های توسعه ملی در این کشور به شمار می آیند (Brahman, 2002: 148).

گذار هند به سوی استقلال با ظهور دولت رفاه و گسترش قدرت دولت در زمینه هایی مانند آموزش، سلامت، و امنیت همراه بود که پیش از این، زیر نفوذ جامعه مدنی قرار داشت. این فرایند سبب شکل گیری دولتی نیرومند تقریباً در تمام زمینه های عمومی شد (Mohanty & Tendon: 2004). در هند، جامعه مدنی به معنای جنبش های مردمی علیه دولت به کار رفته است. این جنبش ها با چیزی ارتباط دارند که کوهلی آن را بحران حکمرانی خوانده است. بحران حکمرانی، معلول کاهش پابندی رهبران به محدودیت های نهادی قدرت شخصی و همچنین، تقاضاهای فزاینده گروه های اجتماعی گوناگونی است که سیاسی شده اند. بحران حکمرانی در جامعه هند معلول گروه های متقاضی جدیدی است که بیشترین فشار را بر نظام سیاسی وارد می کنند. از اواخر دهه ۱۹۸۰، وجه غالب سیاست هند، جنبش های زنان، کاست ها، دهقانان، کشاورزان، و قبایل بوده اند (kohli, 1991). این جنبش های اجتماعی، یکی از عناصر جامعه مدنی هند هستند که نه تنها به حفظ هویت پرداخته اند، بلکه واکنشی به نارضایتی از توسعه اقتصادی و نبود عدالت اجتماعی بوده اند. نمونه ای از نارضایتی ها، کارهای نوگرایانه در کشاورزی بود. اقدامات نوگرایانه دارای دو بعد بود: رهایی از فنودالیسم از طریق اصلاحات ارضی، و توسعه کشاورزی از طریق انقلاب سبز که این

اقدامات با به‌کارگیری فناوری جدید، سبب بیکاری گسترده و بی‌رمق کردن زمین‌های کشاورزی شد (Azimi & Hashemi, 2013: 30)، اما با ظهور دولت مدرن، ریشه‌های جامعه مدنی هندی تضعیف شد. جامعه مدنی هندی با تأثیرپذیری از دوره‌های استعمار، دچار رکود و عدم یکپارچگی شد و دولت با بازیگران غیردولتی مقابله کرد (Mohanty & Tendon: 2004). دولت با اجرای برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی و با هدف رسیدن به عدالت اجتماعی، کارهایی را در راستای از بین بردن نارضایتی‌ها انجام داد (Lang Ag, 2009: 275)؛ برای مثال، اصلاحات ارضی را برای محو استثمار کشاورزان و تأمین امنیت اجاره‌داران زمین، تشویق بازاریابی تعاونی، و ایجاد مؤسسه‌های توسعه جامعه‌ای و شورای پنج‌نفره «پانچایاتی راج»<sup>۱</sup> را برای بالا بردن سطح رفاه روستایی و مشارکت مردم در فعالیت‌های توسعه انجام داد؛ در نتیجه، قدرت زمین‌داران تضعیف شد و نظام اربابی از بین رفت (Sarma, 1391: 12). سپس، دولت نخستین کارفرمای کارگران شد و تعمیم مالیات و مالکیت خدمات عمومی، دولت را به داور بین افراد تبدیل کرد. انتخاب اعضای احزاب سیاسی توسط رهبران، مانع مشارکت شهروندان در روند سیاسی شد و این نظام سیاسی متمرکز، به تدریج جامعه مدنی را تضعیف کرد (Mohanty & Tendon: 2004).

براین اساس، بخش دولتی با تضعیف جامعه مدنی در پی توسعه بوده است. پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ و روی کار آمدن حکومت ملی، توسعه اقتصادی در دستورکار دولت قرار گرفت. دولت هند به محض استقلال، خط‌مشی و برنامه‌هایی را برای ارتقای سطح زندگی مردم تنظیم و اجرا کرد. در سال ۱۹۴۸، قطعنامه سیاست صنعتی اعلام شد و از سال ۱۹۵۱ به بعد دولت هند برنامه‌های پنج‌ساله‌ای را اجرا کرد. همچنین، استعمار انگلیس در هند ساختارهایی را ایجاد کرده بود که پس از استقلال به نفع تقویت دولت در هند تمام شد (Mazlom & Azimi, 2011: 26). دستگاه‌های دولتی به جای مانده از استعمار در هند، در بردارنده افراد آموزش دیده، سازمان‌یافته، مؤثر و به دور از فساد بودند. فساد که دیده می‌شد، در بین مقامات دون پایه هندی و به ویژه در روستاها وجود داشت. افراد بلندپایه دولتی، اغلب از افراد عادی در برابر بی‌عدالتی‌ها حمایت می‌کردند (Sears & Meier, 2005: 212)؛ در نتیجه، وجود دولت نیرومند در تمام این زمینه‌ها، جامعه مدنی



هند را تضعیف کرد؛ به گونه‌ای که وارشنی<sup>۱</sup> به همراه شماری دیگر از صاحب‌نظران در مورد مرزهای محدود شده جامعه مدنی هند تأکید کرده است که جامعه مدنی در هند، صرف‌نظر از شایستگی‌هایش، احتمالاً به زودی به پایان راه خود می‌رسد. بسیاری از انجمن‌ها در این کشور، تنها در حرف وجود دارند و سرشتی سازمانی ندارند. در برخی نواحی هند، بخش فعال جامعه مدنی را انجمن‌هایی در برمی‌گیرد که در طول جنبش استقلال پدید آمده‌اند. این تشکل‌ها که موقعیتشان پس از استقلال به خطر افتاد، بیشتر نمونه‌هایی از جامعه مدنی ضعیف به‌شمار می‌آیند (Burnell & Randall, 2017: 315).

### نتیجه‌گیری

نبود رابطه علت و معلولی بین دموکراسی، اقتدارگرایی، و توسعه در تجربه بسیاری از کشورها ثابت شده است. در پژوهش حاضر، نظریه دولت توسعه‌گرا به‌عنوان عامل توسعه چین و هند بررسی شد. پیوند سیاست و توسعه، سال‌ها پیش از آنکه در ادبیات علمی این حوزه مهم تلقی شود، در نقش ارتباط‌دهنده دولت و توسعه نقش آفرین بوده است و هم‌زمان با رشد چشمگیر چین و هند و توجه دوباره به تأثیر دولت بر اقتصاد و نهادگرایی نوین، این مفهوم بار دیگر در ادبیات توسعه مورد توجه پژوهشگران علوم سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی قرار گرفته است. در این دیدگاه، سیاست در مرکز تحلیل و دولت بار دیگر در مرکز بحث‌های مربوط به توسعه قرار می‌گیرد و جایگاه از دست‌رفته آن بازآفرینی می‌شود. الگوی دولت توسعه‌گرا که در این پژوهش در مورد چین و هند به‌کار گرفته شد، چند نکته را در پژوهش‌های توسعه یادآوری می‌کند. نخست اینکه، توسعه اقتصادی موفق متکی بر اقدامات دولت توسعه‌گرا است. دولت توسعه‌گرا همراه با وجود نخبگان توسعه‌گرا و دیوان‌سالاری قدرتمند و به‌دور از فساد و گرایش به استفاده از آن برای دستیابی به اهداف توسعه، عامل پیشرفت اقتصادی بوده است. دوم اینکه، بستر سیاسی داخلی و نوع رابطه دولت و نیروهای اجتماعی، دست‌کم در مراحل نخستین توسعه، برای موفقیت یا شکست آن اهمیت ویژه‌ای دارد. استقلال دولت از طبقات و وجود جامعه مدنی ضعیف، از جمله شاخص‌های مهم توسعه‌گرایی در این کشورها بوده است.

1. Varshney

دولت در این کشورها نقش مهمی در توازن بین جامعه مدنی و دولت و برقراری عدالت اجتماعی داشته است. و نکته نهایی اینکه توسعه چین با وجود یک نظام اقتدارگرا و هند با وجود یک نظام دموکراتیک نشان می‌دهد که دموکراسی و اقتدارگرایی ضرورتاً پیش شرط توسعه نیستند.

## منابع

- Amirahmadi, H. (1995). The role of state and civil society in the development process. Translator: Tayeb, Ali Reza. *Political and Economic Information*, No. 99, 4-15. (in Persian).
- Arghavani Pirsalami, F, Frootan, F. (2012). A study of the context of genesis and the continuation of an authoritarian state in China. *Political Science State Research*, No.10, 185-219. (in Persian).
- Arghavani Pirsalami, F. (2015). The origins of the plurality of discourses of international identity in China's foreign policy. *Strategic Studies Journal*, No 67, 97-132. (in Persian).
- Bahrami Moghaddam, S. (2015). The transformation of Indian foreign policy: from the third world to economic pragmatism. *Strategic Studies*, No 66. 161-196. (in Persian).
- Berahman, J. translated by Dr. Abdolreza Roknaddin Eftekhari and Morteza Tavakoli. (2002). *People-oriented development*. Tehran: Commercial publishing company.
- Bertrand, M and Burgess, R. Chawla, A. Xu, G. (2015). Determinants and consequences of bureaucrat effectiveness: evidence from the Indian administrative service. *Lal Bahadur Shastri National Academy of Administration (LBSNAA)*. 1-95.
- Burnell, P. & Randall, V. (2017). *Third world issues: study politics in indeveloping world*. Translation by Dr. Ahmad Saei and Saeed Mirtorabi. Tehran: Ghomes publishing. (in Persian).
- Chalabi, M. Azimi, Gh. (2008). The comparative-historical study of the relationship between political structure and economic development (Iran, China, and Japan, 1920-1800). *The sociology Magazine of Iran*. No. 1. 3-51. (in Persian).
- Chen, W. Shu. K. (2017). The Chinese developmental state in transition: in light of The East Asian experiences. *Journal of Chinese governance*.
- Delphoroz, M. (2014). *State and economic development*. (Political Development Economics in Iran and Developmental States) Tehran. (in Persian).
- Evans B. Peter. (2003). *Embedded autonomy: states and industrial transformation*. Translated by Abbas Mokhber and Abbas Zand. Tehran: New Design. (in Persian).
- Egyankosh. (2017). *Bureaucracy in India*. IGNOU. The People's University. Retried from: <http://egyankosh.ac.in/handle/123456789/21044>
- Ghanbarlu, A. (2016). Duplicate economic opportunities on Chinese foreign policy. *Contemporary Political Studies*, No 2. 45-68. (in Persian).
- Ghezelsofla, M. (2017). *Development and modernization by looking at theories and experiences*. Babolsar: Mazandaran University. (in Persian).
- Goodman s.G D. (1988). China: Entry into the Post-Revolutionary Period. *Political Economic Information*, No. 19, 8-13.

- Hays, J. (2012). *Bureaucracy in China: cadres, hassles, the hukou and dead souls*. 2008 Jeffrey Hays last updated 2012. Retrived from: <http://factsanddetails.com/china/cat8/sub49/item306.html>
- Heberer, T & Gunter, S. (2006). Political reform and regime legitimacy in contemporary China. *Journal of Asian and African Studies*, Vol. 36, No 3, 9-28.
- Huntington, S. (1996). *Political order in changing societies*. Translated by Mohsen salasi. Tehran: Elm. (in Persian).
- Jabbari, B. (2005). Report of a book on the social class system in Indian society. The Perspective of Cultural Relations, No16. (in Persian).
- Jamali, H. (2010). Coordinated and Homogeneous Chinese Society; Critical-Analytical Attitude. *Theoretical Policy Research*, No 8, 51-74. (in Persian).
- Kazemi, H. (2014). *Globalization and developmental states; the ways of changing and continuing the role of state in the development process*. No 29, 199-216. (in Persian).
- Knight, J. (2014). *China as a developmental state*. Department of Economics University of oxford.
- Kohli, A. (1991). *Democracy and discontent: India's growing crisis of governability*. Cambridge University Press.
- Kohli, A. (2005). *state-directed development: political power and industrialization in the global periphery*. Cambridge University Press.
- Kohli, A. (2007). *State and redistributive development in India*. United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD).
- Keshavarz, B. (2004). A look at the factors influencing the political development of the two countries. India and South Korea. *Journal of Faculty of Law and Political Science*, No. 63. (in Persian).
- Kolaei, E. Vaezi, T. (2012). Transformation of foreign policy and economic development in India. *Foreign Relations*, No 13, 247-274. (in Persian).
- Martin. M. (2010). *Understanding China's political system*, Congressional Research Service, Retrived from: [www.crs.gov](http://www.crs.gov).
- Lang Ag. P. (2009). The East Asian developmental states. In book *China the New Developmental State?* Nicola Meier. An Empirical of the Automotive Industry. 33-84.
- Lahoutian, A. (2009). The developmental state and its future in the process of globalization. *Policies of Science & Technology*, No 1, 65-76. (in Persian).
- Leftwich, A. (1999). *Democracy and Development*. Translation by: Ahmad Alighillian and Afshin Khakbaz. Tehran: New Design. (in Persian).
- Leftwich, A. (2006). *States of development: on the primacy of politics in development*. translated by: Javad Afshar kohan, Mashhad: Marandiz Publishing. (in Persian).

- Mazlom khorasani, M. Azimi hashemi, M. (2011). Development and social inequality in India. *World Studies*, No 2. 7-48. (in Persian).
- Mirzaei, M and Golestani, A. (2017). *Analyzing the factors of Indian development, focusing on the role of decision makers*. No 2. 53-80. (in Persian).
- Moore, B. (1990). *Social roots of dictatorship and democracy*. Translation by: Hossein Bashirieh, Tehran University Press. (in Persian).
- Mousat, A. (2012). *Developing and developmental foreign policy*. Strategic Studies.
- Movaseghi, A. (2008). Development and developmental foreign policy. In: Mahmoud Vaezi and Masoud Shafaei, Proceedings of the National Conference on Developmental Policy, Tehran: Center for Strategic Research Center. (in Persian).
- Mohanty, R. Tandon R. (2004). *The role of Indian civil society: ensuring State accountability. Does civil society matter? Governance in contemporary India*. Retrived from: <http://www.institut-gouvernance.org/fr/document/fiche-document-47.html>
- Nasari, A. (2007). Developmental stats. *Urban research topics*. No. 19, 129-130. (in Persian).
- Nassiri, M. (2006). The social classes of the Hindu religion. *Haft aseman*, No. 30. (in Persian).
- Nayyar, D. (1998). Economic development and political democracy: interaction of economics and politics in independent India. *Economic and Political Weekly*. Vol. 33. No. 49. 3121-3131.
- Political Studies Office. (2016). *A tailor of the foreign economic policy of China at the beginning of the twenty-first century*. Political and Legal Studies
- Poludi, K. (1997). Civil society in the east: a review of the book of eastern autocracy. *Political and Economic Information*. No. 115 and 116. 128 to 135. (in Persian).
- Pour Ahmadi Meybodi, H. Qavam, A. Khani, Joyabad. (1396). Political economy of indian foreign policy and its relationship strategies with central asia. *Central Asia and Caucasus Quarterly*, No 98. 1-32. (in Persian).
- Qavam, Abdul Ali; Yazdanshenas, Zakieh. (2013). Searching for internal Chinese domestic practices; making the most of domestic use. *Foreign Relations*, No 18, 125-160. (in Persian).
- Report China 'eliminating civil society' by targeting human rights activists. Report details use of torture by Chinese security agencies– including beatings, stress positions and sleep deprivation–to force activists to confess 'crimes. Retrived from: <https://www.theguardian.com/world/2017/feb/16/china-eliminating-civil-society-by-targeting-human-rights-activists-report>
- China's Emerging Civil Society*. Zhang, Y. Friday, August 1, 2003. Retrived from: <https://www.brookings.edu/research/chinas-emerging-civil-society/>
- Sambit. (2018). *Essay on Bureaucracy in India*.

- Article shared by: Advertisements: Bureaucracy in India. Retrived from: <http://www.yourarticlelibrary.com/essay/bureaucracy-essay/essay-on-bureaucracy-in-india/63469>
- Sarma, Jay. S. (1991). *Agricultural policy in India developed with equality*. Translation of Ali Sajjadi. Tehran: Ministry of Jahade Sazandegi Village Research Center.
- Seers, D. and Meier, G. (2005). *Pioneers of development*. Translated by: Ali Yaseri and Seyyed Ali Asghar Hedayati. Tehran: samt. (in Persian).
- Smith. B. C. (2001). *Understanding Third World Politics: Theories of Political Change and Develoment*. Translated by: Amir M. Haj Yousefi and Mohammad S. Gh Najafi. Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (in Persian).
- Sobhani, M. (2010). The new behavioral approaches to Indian foreign policy. *Foreign Policy Dissertation*, No. 3, 655-676. (in Persian).
- Special Report: Emerging India. (2010). *India's economy and its successes, the superpower called India*. Iran's economy.
- Tabli, H. (2013). The leadership methods of the elite of the india (focused by mahatma gandhi, jawahar lal nehru and indira gandhi). *Subcontinent Studies*, No.17, 27-52.
- Tajzadeh, M. Alhosseini, S. (2018). Autocracy Chinese characteristics. *Foreign Affairs*, Retrived from: [www.foreignaffairs.com/articles/asia/2018-04-16/autocracy-chinese-characteristics](http://www.foreignaffairs.com/articles/asia/2018-04-16/autocracy-chinese-characteristics). (in Persian).
- Towhidi, U. (2006). Developmental foreign policy: empirical study of India. *Strategic Research Center*. (in Persian).
- Word bank (2017) and IMF (2019). *Economics data reports about china and india*. Retrived from: [https://www.imf.org/external/datamapper/NGDP\\_RPCH@WEO/OEMDC/ADVEC/WEOORLD/IND/CHN](https://www.imf.org/external/datamapper/NGDP_RPCH@WEO/OEMDC/ADVEC/WEOORLD/IND/CHN)
- Zolfaghari, V. (2014). China's developmental elite and the development of a homogeneous society. *Political Studies*, No.28. 173-192. (in Persian).